

در سالگرد تولد ناصرالدین شاه سری به قبر سلطان صاحبقران زدیم

سنگی بر گوری

زینب مرتضایی فرد

روزنامه نگار

جایتان خالی همین دیروز رفتیم زیارت. به رسم قدیم‌ها مشغله و دلشوره امورات روزمره را بی‌خیال شدیم که هم کباب را در حرم حضرت عبدالعظیم بزنیم بر بدن و هم مفصل زیارت کنیم. توی بازارچه قدیمی کنار حرم به یاد صندوقچه‌های مخمل قرمز بچگی مان که یکی از عشق‌های ما دختران دهه شصتی بود قدم بزنیم و گذر سال‌ها را هم شاید مرور؛ راستش را بخواهید اصلاً هم به خاطر نداشتیم که تولد ناصرالدین شاه مصادف است با روز شهرری گردی و زیارت‌مان. اصلاً یادمان نبود قبله عالم آن زمان‌ها همین جا در حرم حضرت عبدالعظیم به تیر غیب گرفتار شده و بعدتر هم همین جا خفته است در گور. وقتی ۲۵ تیر ۱۲۱۰ به دنیا آمده و بعدتر هم شده پادشاه، فکرش را نمی‌کرده یک روزی گذرش به گور بیفتد، نه این که فقط این قبله عالم، همه قبله عالم‌های قبلی هم که این لقب را نثار خودشان کرده بودند، به همه چیز فکر می‌کردند جز مرگ، اما این یکی با هیچ کس شوخی ندارد و جز خود خداوند بالاخره یقه هر موجودی را می‌گیرد.

را تراشیده و ساخته است.

هنر سنگ تراش

استاد حسین حجاباشی چهار سال زمان برای ساخت سنگ قبر ناصرالدین شاه صرف کرد. وی از یک تکه سنگ مرمر سبز با حجاری خارق‌العاده‌اش، تمثالی از شاه را حک کرد و نهایت ظرافت و زیبایی را در آن سنگ قبر به کار برد و دورتادور آن نیز، شعری ۱۲بیتی در سوگ او حک کرد. این حجاری از شاهکارهای دوران قجر محسوب می‌شود که تا به امروز کسی نظیرش را ندیده است.

سنگ قبر ناصرالدین شاه با مرارت و زحمت فراوان توسط مردم از یزد به تهران منتقل شد. در هر آبادی، حاکم نایب‌الحکومه، کدخدا و اعیان مجبور بودند که در مسیر سنگ صف بکشند و کشاورزان هر آبادی سنگ را با غلتاندن آن روی تیرهای چوبی، به سمت تهران حمل می‌کردند. گفته‌ها حاکی از آن است که به دلیل وزن سنگین این سنگ، تحمل آن برای افراد بسیار سخت بود تا آنجا که بین ۳۰ تا ۵۰ نفر از مردان به دلیل فشار سنگ، کشته شدند. حضرت والا کم در زمان حیاتش در حق مردم کوتاهی کرده بود، سنگ قبرش هم سنگ‌تمام گذاشت و... می‌خواهیم پشت سر مرده حرف نزنیم، اما مگر می‌شود؟ قتل امیرکبیر، انعقاد معاهده‌هایی برخلاف مصالح ملی، انجام سفرهای پرهزینه به اروپا، ریخت و پاش‌های فراوان داخلی، دلدادگی و عاشق‌پیشگی و دورشدن از اداره کشور، قدرت دادن به افراد بی‌کفایت نظیر ملیچک، از دست دادن بخش‌هایی

وقتی از طریق یکی از همین صفحات مجازی که تقویم تاریخ را مرور می‌کنند، متوجه شدم تولد قبله عالم و سلطان صاحبقران آن زمان‌ها ناصرالدین شاه است، اول از همه تصویرش روی همان کوزه قلیان‌های قدیمی آمد جلوی چشم‌هایم. مردی با سبیل‌های تاب داده که تاریخ را پر از حاشیه کرده، از به یاد دادن سر امیرکبیر گرفته تا عاشق شدن‌های پی در پی و نقاشی و ماجراهای ببری خان و... اما آخر کار میرزا رضای شیرازی هم خودش را به قول معروف کله کرده است. شاه به حرم، همین جایی که بنده پس از زیارت می‌چرخیدم آمده بود تا پنجاهمین سال تاجگذاری اش را جشن بگیرد، اما رولور کهنه میرزا او را نشانه می‌گیرد و کارش را تمام می‌کند. بعد هم از آنجا که اگر رعیت می‌فهمیده شاه کارش تمام شده، ممکن بوده شلوغ بازی و شورش کند، جناب صدراعظم و یکی دو نفر عینک شاه را بر چشم گذاشته و او را در حالی که مثلاً برای مردم دست تکان می‌داده، سوار کالسکه به کاخ برمی‌گردانند تا در وقت لازم اعلام کنند که مرگ جناب سیل تاب داده همدوست را با خودش برده است. اول او را به رسم امانت در تکیه دولت به خاک سپرده و بعد هم به حرم می‌آورند.

گوشه‌ای از همانجایی که ترور شده می‌شود خانه ابدی‌اش. حالا که از سلطان صاحبقران و قبرش حرف زدیم، این را هم بگویم که سری بزنبید به کاخ موزه گلستان و سنگ اصلی قبر را ببینید. چه کرده است جناب هنرمندی که سنگ



غفاری (صنیع‌الملک) که عموی کمال‌الملک بود، آموخته بود. سعی می‌کرد آنچه را می‌بیند به تصویر بکشد و در شبیه‌سازی هم ماهر بود. پادشاه اگرچه خودش در نقاشی به رتبه دلخواهش نرسید، اما به خاطر حمایت‌هایش، معروف‌ترین آثار نقاشانی مثل کمال‌الملک در دوره او ثبت شد.

وقتی معلم فرانسه مدرسه دارالفنون برای اولین بار از او عکاسی کرد، احساس می‌کرد که این هنر هم از همان‌هایی است که باید در دایره امکانات پادشاهی وجود داشته باشد. اولین عکسخانه ایران را هم ناصرالدین شاه دایر کرد و با تاسیس رشته عکاسی در دارالفنون از کارل‌هیپان خواست عکاسی را به شاگردان دارالفنون آموزش بدهد.

عاشق ادبیات و فرانسه

این را دیگر نمی‌شد حدس زد که یک پادشاه آن هم از نوع قاجاری‌اش شیفته ادبیات باشد، اما همین‌طور بود. او تنها پادشاهی است که داستان زندگی خود را روی کاغذ آورده و چندین سفرنامه هم دارد. سبک داستان‌های اروپایی را دوست داشت و درباریان را ملزم می‌کرد بعضی از داستان‌های دوست‌داشتنی‌اش را بشنوند. عجیب‌تر این که در خودش توانایی سرودن شعر را هم می‌دید، اما در واقع هیچ‌وقت نتوانست با نوشته‌هایی که خود شعر خطاب‌شان می‌کرد، برود در فهرست شاعران ایران. ناصرالدین شاه در دوران سلطنت طولانی‌اش به عرصه شهرسازی هم ورود کرد. مهم‌ترین این بود که کاخ گلستان را گسترش داد. شمس‌العماره، تکیه دولت، تالار سلام، تالار آینه و کاخ ایض را ساخت و اولین موزه ایران را در تالار سلام کاخ گلستان احداث کرد.

احتمالاً بعد از همه این‌ها هم بادی به غیغ می‌انداخته و خوشمان آمدی می‌گفته است. شاه است دیگر. می‌توانسته و دلش می‌خواست. حالا هم که خدا را شکر چند دهه‌ای از حضور نسل آنها که می‌توانسته‌اند و دلشان می‌خواست گذشته است.

از ایران، خروج برخی آثار ارزشمند تاریخی از کشور و... برخی مواردی است که از او در ذهن ما بر جای مانده است. مگر این همه می‌گذارد بی‌خیال جناب شاه شویم و... شاه عجیبی بوده دیگر، باور کنید خودش هم به ما حق می‌دهد بابت این همه فکرهای آشفته مثبت و منفی، اما بد نیست سراغ دو برخورد خاص و عجیب شاه برویم، یکی با هنر و دیگری با حیوانات!

پادشاه شکارچی

ناصرالدین شاه علاقه به شکار را با تمام وجودش احساس کرد، او از هیچ فرصتی برای رفتن به شکار دریغ نمی‌کرد. کافی بود حوصله همایونی اش سر برود، آن وقت بود که دستور می‌داد درباریان محبوبش بار سفر ببندند و راهی کن و دوشان تپه و دشت لار شوند تا اصطلاحاً تیری ببندازند. در این راه چند بار هم بهترین خدمتگزارانش را از دست داد و داغدار یاران وفادارش شد، اما شکارگاه همیشه هم برایش بدین نبود و شاه تعدادی از موقعیت‌های تاهلش را از دل همین بیشه‌ها انتخاب کرد. شاه قاجار اما به شیرها علاقه زیادی داشت. می‌گفت آنها شجاع‌ترین مخلوقات خدا هستند و کسی حق ندارد آنها را حیوان خطاب کند، اما در بین گربه‌سانان هیچ‌کس نتوانست ببری خان دربار شود. ببری خان همان حیوان خانگی و دست‌آموز شاه بود و مورد علاقه قبله عالم، اما نه ببر بود و نه خان! تنها گربه ماده خالداری بود که هر سال بچه به دنیا می‌آورد و دلیل مورد توجه بودنش هم این بود که شاه بچه‌هایش را به عنوان هدایایی نفیس به سران کشورهای دیگر می‌بخشید.

شاه نقاش

شاید هیچ‌کدام از پادشاهان ایران به اندازه او با هنر دست و پنجه نرم نکردند. بیشترین علاقه شاه در زمینه هنر نقاشی بود و خودش هم گاهی دست به قلم می‌برد و نقاشی می‌کشید. نقاشی را در نوجوانی و از میرزا ابوالحسن‌خان

